

خواندنی‌های تاریخ

مسعود ملک‌پور

برای ما واقعه امیر کبیر درس عبرتی بود

احمدشاه قاجار: ... و حتی برای کشتن این شخص (سردارسیه) مگر از طرف افسران قزاقخانه به من پیشنهاد و اشخاص قابلی حاضر بودند به گفته خودشان «شاهسونی» یعنی شاده‌وستی کرده و در همان عمارت گلستان کار او را خاتمه بدهند اما.. برای ما واقعه امیرکبیر درس عبرتی بود.

(رضاشاه از تولد تا سلطنت، ص ۷۲۳)

خدا لعنت کند پدرم را

وقتی مجلس به توپ بسته شد حجج اسلام سیدمحمد طباطبایی و سیدعبدالله بهبهانی از مجلس به خانه امین‌الدوله رفتند ولی قزاقان آنها را دست‌بسته گرفته و به باغشاه بردند. محمدعلی‌شاه گفت: من راضی به این وقایع ناگوار نیومد. خدا لعنت کند پدرم را که این اسباب را باعث شد.

(شیعه در تاریخ ایران، دکتر نیازمند، ص ۳۴۸)

ناصرالدین‌شاه:

... همه صاحب‌منصبان ایستاده بودند. ایلی‌های خارجی، امرای داخلی و سربازها هم صف بسته بودند. ما هم با جامه رسمی ایستاده بودیم. ناگهان حبیب‌دوبانه از زیر شلن ما درآمد و برابر ما آمد و گفت: حاجی سلام علیکم! چنان خجالت کشیدیم!

(حبیب‌الله نویخت، خاطرات ناصرالدین‌شاه، هزارویک حکایت تاریخی، محمود حکیمی)

ضمانت

دکتر مصدق این عبارت را پشت قرآن نوشته و در دربار به محمدرضاشاه می‌دهد:

دشمن قرآن باشم اگر بخواهم برخلاف قانون اساسی عمل کنم. همچنین اگر قانون اساسی را نقض و رژیم مملکت را تغییر و من ریاست جمهوری را قبول کنم. (داستان انقلاب، طلوعی، ص ۱۶۶)

شخص اول منهای دوم

در جلسه‌ای که با حضور امیرعباس هویدا و جمعی از وزیران تشکیل شده بود ناطق از محمدرضاشاه به عنوان شخص اول مملکت نام می‌برد که ناگهان هویدا برافرخته شده و پشت میکروفن رفته و می‌گوید: مگر ما در مملکت شخص دوم هم داریم؟

(داستان انقلاب، طلوعی)

دو شمشیر و دو زمان

در موقع لزوم شمشیر برنده و تیز لازم است و در هنگام بزم شمشیر مرصع.

(نظریه‌های مدرس درباره قوام و مستوفی)



وام مشروط

دولتین روس و انگلیس پیشنهاد نمودند حاضرند هر یک ۲۰۰ هزار لیره به دولت ایران وام بدهند مشروط بر اینکه قرارداد ۱۹۰۷ به مرحله اجرا آید!

(روزشمار تاریخ ایران سال ۱۲۸۹، ج اول، ص ۷۳)

زوری زدیم و فوتی کردیم

روزی اراده فرمودیم که از میان مکفیات از کیف تریاک نیز بهراهی بگیریم و اطلاعی حاصل نماییم. به همین مناسبت امر فرمودیم آتش و وافوری مهیا کردند و ما به رسم تریاکیان روی زمین کنار منقل نشستیم. نوکر تریاک چاق کن ما، حقه را گرم کرده و تریاکی روی آن نهاد. برای نخستین‌بار در زندگی لب‌های ما به چوب واقور آشنا گشت. چون خواستیم تریاک بکشیم اول به سبک معمول زوری زدیم و فوتی کردیم. در نتیجه فوت کردن، کاستستر از منقل برخاست و به سر و روی شاهانه ما نشست. ما همان دم وافور را بر زمین افکند، فهمیدیم هر کس تریاک بکشد خاک و خاکستر بر سرش خواهد رفت.

(از خاطرات ناصرالدین‌شاه)

خبر

توضیح پیرامون حادثهٔ شهادت استاد مطهری

آقای مهندس کتیرایی عضو و دبیر شورای انقلاب و وزیر مسکن در سال اول پس از پیروزی انقلاب یادداشتی فرستاده‌اند که چند نکته از مطلب «و خُشونت آغاز شد» به قلم مهدی غنی (مندرج در روزنامه شرق شماره ۹۹۸ هفتم تیرماه سال جاری) را تصحیح کرده‌اند که از ایشان سیاسیگزاریم:

۱- در حادثهٔ ترور استاد مطهری در آن شب، فقط من حضور داشتم و در ۱۰ قدمی ایشان کسی دیگر نبود.

۲- جلسه منزل آقای دکتر سحابی نبود بلکه منزل مهندس سحابی بود.

۳- جلسه شورای انقلاب نبود، بلکه جلسه متاع بود.



من هم باستان‌شناس شدم

کتابی برای تمام فصول

همه چیز از یک دندان‌درد شروع می‌شود. رومن گیرشمن دانشجوی اوکراینی مقیم پاریس که در رشته باستان‌شناسی دانشگاه سوربن درس می‌خواند، دچار دندان‌درد شدیدی می‌شود و بی‌تاب به مطب دکتر می‌رود. دکتر دوشیزه جوانی است که تانیا نام دارد و در همین برخورد اول نظر رومن جوان را به خود جلب می‌کند. آشنایی اولیه به دیدارهای بعدی و سرانجام به ازدواج می‌کشد. اما این ازدواج سرنوشت هر دو را تغییر داده و این سراغاز تحولی می‌شود در زمینه شناخت تاریخ جهان.

گیرشمن از دولت فرانسه مأموریت می‌گیرد با توافق دولت ایران به کاوش در مناطق باستانی ایران از جمله شوش، کاشان، نهاوند، اسدآباد و بیشاپور بپردازد. این مأموریت ۳۵ سال به درازا می‌کشد و بسیاری کشفیات باستانی به نام این باستان‌شناس که شهرت جهانی یافت به ثبت می‌رسد. نکته قابل توجه ماجرا همراهی خانم دکتر تانیا با همسرش است. تانیا در تمامی مراحل کار همراه همسرش و در کنار او به کار کاوش می‌پردازد. این زوج کاوشگر و خستگی‌ناپذیر نه‌تنها ایران بلکه در مناطقی از افغانستان، عراق و مصر نیز به کتکاش می‌پردازند. اولین سفرشان به ایران در سال ۱۹۳۱ اواسط حکومت رضاشاه است. کار در بیابان‌ها و مناطق روستایی با کمبود امکانات و مشکلات فرهنگی و درگیری‌های محلی و نگاه و برخورد مردم با یک زوج فرنگی که تنها کارشان کندن زمین‌ها و بیرون آوردن اشیایی از دل خاک است مسائل و معضلاتی می‌آفریند که هر روزش حکایتی شنیدنی و پرمجرا دارد.

نکته جالب قضیه اینجاست که خانم تانیا گیرشمن علاوه بر همراهی با همسر باستان‌شناسش، لحظه به لحظه این همراهی را به صورت خاطرات شخصی به ثبت رسانده و مجموعه این خاطرات گرانبها را سه سال پس از پایان این کاوش‌های ۳۵ساله در سال ۱۹۷۰ به صورت کتابی جذاب منتشر کرده است. این خاطرات از اولین سفر وی به ایران آغاز می‌شود و ماجراهای زیادی را دربرمی‌گیرد. تانیا با نگاه ریزبینانه و کنجکاوش، اتفاقات و صحنه‌هایی را به ثبت رسانده که چه‌بسا از چشم کلان‌نگر رومن گیرشمن مغفول می‌ماند.او از لحظه شاول شدن کشتی در بندر ماریس فرانسه و دور شدن از وطنش آغاز می‌کند و همه مراحل سفر به ایران و عبور از کشورهای مصر، لبنان و عراق را جا نمی‌اندازد. در ایران نیز علاوه بر ثبت بخش‌های فنی است. عنوان کتاب «من هم باستان‌شناس شدم» خود

از یک زاویه دیگر خواننده در قالب

خاطرات و ضمن سرگرم شدن با یک زندگی پرماجرا، در حقیقت رمانی را می‌خواند که سرنوشت زنی تحصیلکرده و در عین حال وفادار به همسر و علاقه‌مند به کشف حقایق را به تصویر کشیده است؛ زنی که موقعیت عالی و علمی خود را رها کرده و با ترک وطن به سرزمین‌های دور و ناآشنا و آن هم در عمق بیابان‌ها و کوهپایش سفر می‌کند. بهترین سال‌های عمرش را صرف این می‌کند که دل خاک را دره‌دره بشکافد شاید اثری از اجداد دیرینه این موجود دویا بیابد. مرارث‌ها و رنج‌هایی که در این مسیر به جان می‌خورد، شادی‌ها و غم‌هایی که نصیبش می‌شود و گرفتاری‌هایی که به خاطر زن بودنش با آن روبه‌رو شده و با آن دست و پنجه نرم می‌کند، این خاطرات را به یک رمان گاه تراژدیک و گاه طنزآلود و در عین حال علمی- تاریخی تبدیل می‌کند.

این کتاب گرچه بخش عمده‌اش مربوط به ایران است تاکنون به فارسی ترجمه نشده بود. بنیاد فرهنگ کاشان برای اولین بار آن را از زبان فرانسه ترجمه و منتشر کرده است. عنوان کتاب «من هم باستان‌شناس شدم» خود نقیب و محنت به همراه قاضی شهر نظم شهر را بر عهده داشتند و تمام نامه‌های آنها و عملیات مالی آنها ثبت شده و همه عوامل حکومتی دارای حقوق مشخصی بودند که آن را از سبقت‌های محلی و ارزش‌های آوردن نام امام‌ها روی سکه‌ها و این حقیقت که کریم‌خان بنایهای اسلامی شیعی زیادی ساخت و مرمت کرد، نشان می‌دهد او شیعی‌مذهب بود. اما تساهل مذهبی در

برخورد وی کاملاً وجود داشت. ویلیام فرانکلین درباره وی می‌نویسد: «همه اقلیت‌های مذهبی در زمان او در نهایت آسودگی و راحت خیال به سر می‌بردند.»

ساماندهی اقتصاد

کریم‌خان با تنظیم قیمت‌های ثابت اجناس در داخل جهت بالا بردن قدرت خرید مردم از هرج و مرج اقتصادی کاست. او به هر طریقی که برایش امکان داشت پیشوهران و صنعتگران را تشویق می‌کرد و با مالیات بسیار سبکی که برایشان در نظر می‌گرفت، مورد حمایت قرار می‌داد و با این حمایت بود که بازار رفته‌رفته رونق پذیرفت. کریم‌خان هرگز در خزانه دولت پول نگه نمی‌داشت. پول‌های دریافتی از مردم را بی‌درنگ برای بهبود وضع خود آنها خرج می‌کرد. به طوری که هنگامی که وی می‌میرد در خزانه دولت فقط هفت هزار تومان بود که تازه رسیده بود و کریم‌خان به علت بیماری نمی‌توانست آن را خرج کند. وکیل‌الرعیای گوش‌هایی شنوا داشت و با طرد چاپلوسی و تملق بنا بر روایت حتی چاپلوسان را تنبیه می‌کرد. اسکات وارنرنگ سیاح انگلیسی می‌نویسد: «ضعیف‌ترین و کوچک‌ترین رعایا به حق خود رسیدند و گوش‌های وکیل (کریم‌خان زند) برای شنیدن کوچک‌ترین شکوه و شکایت باز بود.» کریم‌خان برای بهبود تجارت خارجی نیز دو قدم مؤثر برداشت: «قدم اول برقراری امنیت در خلیج فارس بود. واقعا او برای ایجاد نظم در این شاهراه مهم دریایی ایران از هیچ کوششی باز نایستاد و قدم دوم عقد قراردادهای بازرگانی مخصوصاً با انگلستان بود.» همچنین کریم‌خان به خوبی تشخیص داد که بنیه مالی مردم و در نتیجه دادوستد بسیار ضعیف است و طلا که در آن زمان ارز مملکت بود بسیار کمیاب است، از این

تاریخ



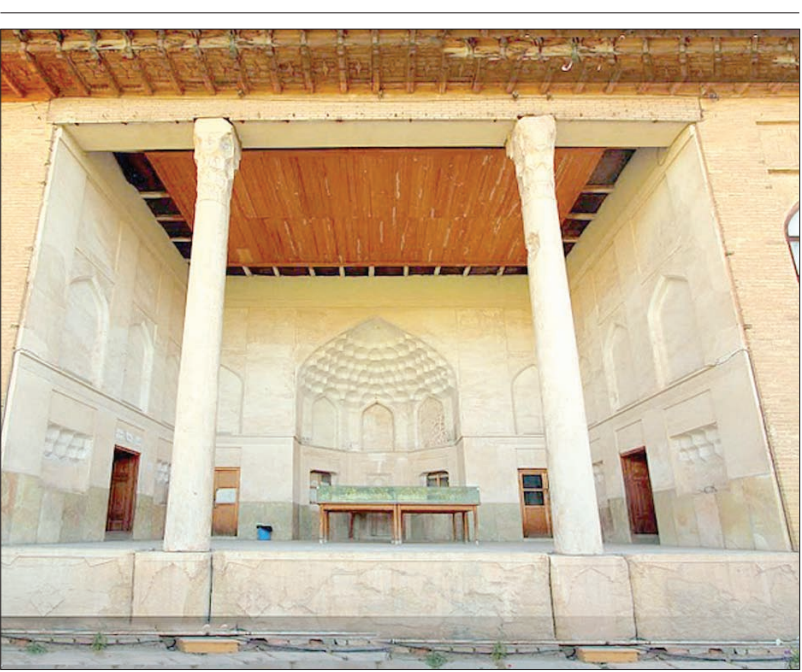
من هم باستان‌شناس شدم

ایبن کتاب برای علاقه‌مندان به تاریخ، باستان‌شناسی و میراث فرهنگی، مردم‌شناسان و ایران‌شناسان، و هر ایرانی فرهیخته خواندنی است و بر دانسته‌های مفید او می‌افزاید. درعین حال کتاب از یک جهت دیگر برای ما ایرانیان قابل توجه است؛ با توجه به اینکه ما ملتی هستیم که در ثبت و حفظ ارزش‌های فرهنگی و ملی خود بسیار کامل و کم‌انگیزه‌ایم، بسیاری تلاش‌ها و ابتکارات را به انجام می‌رسانیم اما در ثبت و نقل و گزارش آن به دیگران خست نشان می‌دهیم. غافل از آنیم که تجربه‌های فردی ما می‌تواند سرمایه و دستمایه هموطن یا هموع دیگری شود و او با بازکاوی آن تجربیات گامی پیشتر نهد. گویی یاور کرده‌ایم که سرنوشت محتوم ما اغلب تکرار تجربه‌های گذشته است نه فرارقت از آن. خاطرات خانم گیرشمن مشاهدات و تجربیات فردی اوست اما اکنون می‌تواند چشم‌ها و ذهن‌های بسیاری را بگشاید تا از هر تجربه او درسی بیاموزد.

ناشر در مقدمه کتاب با اشاره به اینکه «داوری‌ها درباره و چند و چون امتداری گیرشمن و مدیران موزه لوور پاریس (کارفرمای سنتقیمی گیرشمن) و آنچه در آن ۳۵ سال با

اشیای کشف‌شده کردند، یکسان و همسنگ نیست» از بی‌توجهی برخی مسوولان به میراث پرارزش فرهنگی کشورمان گله می‌کند و توصیه می‌کند به جای خرده گرفتن بر عملکرد دیگران، به شیوه برخورد خودمان نظر و اشیای داخل آنها را در اختیار کارشناسان و پژوهشگران و علاقه‌مندان قرار دهیم، بحث کهنه درستکاری یا خیانت در امانت گیرشمن را بی می‌گیریم.

«من هم باستان‌شناس شدم» کتابی جذاب و خواندنی است که از ناگفته‌های بسیار سخن می‌گوید و اطلاعات تازه و دست اولی در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد. روز سه‌شنبه نوزدهم مردادماه، ساعت ۱۸، جلسه نقد و بررسی این کتاب از رزمند در شهر کتاب مرکزی (واقع در خیابان بخارست، نبش کوچه سسوم)، با حضور گروهی از باستان‌شناسان و صاحب‌نظران و علاقه‌مندان برگزار می‌شود.



آبادانی ایران غافل نبود تا آنجا که در مدت حکمرانی خود توانست با ساختن بازار وکیل، مسجد وکیل، آرامگاه حافظ، آرامگاه سعدی و ارگ شیراز که تاکنون باقی مانده است، کارنامه‌ای نسبتاً در‌خور توجه از خود باقی بگذارد.

این حکایت در پایان درپچه‌ای است به عظمت روحی کسی که به جای پادشاه، نام وکیل‌الرعیای را بر خود گذاشت. روزی مردی رو به دربار کریم‌خان می‌آورد و با ناله و فریاد می‌خواهد کریم‌خان را فوراً ملاقات کند. سربازان مانع ورودش می‌شوند. کریم‌خان فریاد مرد را می‌شنود و می‌پرسد ماجرا چیست؟ پس از گزارش سربازان به وکیل‌الرعیای، دستور می‌دهد مرد را به حضورش ببرند. مرد به حضور او می‌رسد. کریم‌خان می‌پرسد چه شده مرد که چنین ناله و فریاد می‌کنی؟ مرد با درشتی می‌گوید همه اموالم را دزد برده و الان هیچ در بساط ندارم. کریم‌خان می‌پرسد وقتی اموالت به سرقت می‌رفت تو کجا بودی؟ مرد می‌گوید من خوابیده بودم. کریم‌خان می‌گوید خب چرا خوابیدی که مالت را ببرند؟ مرد می‌گوید من خوابیده بودم چون فکر می‌کردم تو بیداری! وکیل‌الرعیای لحنهایی سکوت می‌کند و سپس دستور می‌دهد خسارتش را از خزانه جبران کنند. و در آخر می‌گوید این مرد راست می‌گوید ما باید بیدار باشیم.

یادداشت

نگاهی به ایران باستان-۳۱

استخراج طلا در هند باستان

امین معصومی

هندوستان سرزمین پرورش بزرگ‌ترین مکاتب عرفانی بشریت بوده است. برخی از محققان اعتقاد دارند یکی از دلائل مهم آن که هندیان به گوشه‌نشینی و اعتکاف روی می‌آورند، غوطه‌ور بودن آنها در میان نعمات خدادادی بوده است. هندیان برخلاف سایر همعوان‌شان در اکثر نقاط زمین که برای برطرف کردن نیازهای اولیه خود مجبور بودند شبانه‌روز زحمت فراوانی را به تن بخرند، نیازی به تلاش فوق‌العاده برای برطرف کردن نیازهای حیاتی خودنمی‌دیدند و می‌دانستند که حتی اگر ۴۰ شبانه‌روز هیچ تلاشی برای به دست آوردن رزق و روزی از خود به خرج ندهند، طبیعت این زحمت را برای آنان خواهد کشید. بی‌اغراق و با کمی تسامح می‌توان افتخار پردرآمدترین فتح پادشاهان ایران باستان را به نام داریوش بزرگ و به خاطر فتح سرزمین هند ثبت کرد. علت آن هم ثروت فراوان این خطه حاصلخیز بود که به آسانی در اختیار اهالی‌اش قرار گرفته بود.

معادن طلا

طلا به عنوان یکی از مهم‌ترین ثروت‌های هندوستان همواره موجب رشک همسایگانش در طول تاریخ بوده است و داریوش با درایت خود توانست سهم عمده‌ای از این طلا را در اختیار حکومت وسیع خود بگذارد، با آنکه در هند معادن طلای بسیاری نیز وجود داشت اما به قدری دسترسی به طلا آسان بود که تنها تعداد معدودی از هندیان باستان به خود زحمت برداشتن بیل و کلنگ برای کنجار رفتن با سنگ‌ها را می‌دادند چراکه طلا در بیابان‌های هند فراوان بود! خواندن شرحی که هرودوت از برداشت طلا در هند نوشته به خوبی نشان می‌دهد که این عنصر ارزشمند به وفور در اختیار هندیان قرار داشته است. هرودوت در ذکر اهالی شمال هندوستان که برخلاف باقی هموطنان‌شان زحمت ایجاد یک تمدن را به خود داده بودند و با جمع‌آوری ثروت‌های سرزمین‌شان دارای تعدادی شهر بزرگ بودند دو ویژگی مهم را بیان می‌کند: «اینها از همه هندی‌ها جنگی‌ترند و اینها طلای هند را به دست می‌آورند»

هرودوت برای شرح چگونگی استخراج طلا در شمال هند ابتدا نیاز به معرفی حیوانی بیابانی دارد که «تقریباً به بزرگی سگ و بزرگ‌تر از روباه» بوده است. وی که مشابه این نوع حیوان را در سرزمین دیگری جز هند سراغ ندارد، از ویژگی‌های مهم آن حک می‌برد و وحشی بودن و دیگر به سرعت بسیار زیاد حرکت آن اشاره می‌کند. او می‌نویسد: «حیوانی در دوییدن سریع‌تر از این مورچه‌ها نیست و اگر هندی‌ها، در زمانی که مورچه‌ها جمع می‌شوند، فرار نمی‌کنند، ممکن نبود یک نفر هم از دست آنان نجات یابد.»
اطلاق نام مورچه از طرف هرودوت به این حیوان با وجود آنکه از نظر جثه هیچ شباهتی به مورچه‌های معمول نداشته به این



موضوع برمی‌گردد که این حیوان مانند مورچگان زمین را می‌خسکافت تا برای خوردن خانه بسازد. اما علت آنکه در هند این حیوان ارزش بسیاری داشت و شاهان همواره از آن نوع چند راس داشته‌اند به نقشی که این حیوان در برداشت طلا برای جویندگان طلا ایفا می‌کرد، برمی‌گردد. عملیات برداشت طلا در هند باستان به این نحو بود که شکارچیان هندی هنگام خانه‌سازی این حیوان، در بیابان‌ها کمین می‌کردند و زمانی که آنها خانه‌های خود را در دل خاک آماده می‌ساختند و خاک اضافی را روی زمین تنبایر می‌کردند، کار شکارچیان آغاز می‌شد. آنها که صبر کرده بودند تا هوا به نهایت گرمای ممکن برسد و این حیوانات برای فرار از گرما به داخل لانه‌هایشان پناه ببرند، فرصت را غنیمت شمرده و به سرعت سراغ خاک‌های اضافی که حیوانات روی زمین انباشته بودند رفته و کیسه‌های خود را پر از خاک می‌کردند و از ترس شلمه‌های تیز این حیوانات درنده که حضور غریبه‌ها در اطراف لانه‌هایشان را متوجه می‌شدند، بدون اتلاف وقت فرار می‌کردند.

اما این عملیات چه نفعی برای جویندگان طلا داشت؟ خاک این بیابان‌ها سرشار از «طلا» بوده و هندیان تن‌اسا که حتی حاضر نبودند به خود زحمت کندن زمین را بدهند، به آسانی و به لطف وجود طبیعی سخاوتمند، خاک حاصله از تلاش حیوانات بی‌نوا را به شهر برده در آنجا طلای فراوان مخلوط در خاک را از غیر آن جدا می‌کردند و در نهایت قسمت عمده‌ای از آن را به عنوان خراج به دربار پارس اهدا می‌کردند. سخت‌ترین مرحله این نحوه استخراج طلا برای هندیان مربوط به مرحله فرار از دست حیوانات وحشی بود که برای غلبه بر این مشکل هم آنها راه‌حلی طبیعی در اختیار داشتند. شکارچیان هندی برای رفتن به کویر ارابه‌ایشان را به سه شتر می‌بستند. نژاد شستران هندی تندرو نبوده و در تندروی از اسب‌ها کوتاه نمی‌آمدند و از حیث اینکه می‌توانستند بارهای سنگین را هم حمل کنند بر اسبان برتری داشتند. هندیان تمهید دیگری را هم دیده بودند آن‌ها دو شتر کناری را از شترهای نر می‌گذاشتند و شتر وسط را شتر مادامی انتخاب می‌کردند که بچه شیرخوار داشته باشد. حس مادرانه این شترها هنگام فرار از فرزندان درنده به کمک شکارچیان می‌آمد چراکه دوری از فرزندان شتر را وادار می‌کرد از دویدن خسته نشود و تمام مسیر را با نهایت سرعت بدهد، در حالی که شترهای نر هنگام خستگی از دویدن می‌ایستادند. این ویژگی در برخی مواقع که خطر حیوانات نزدیک بود و شترهای نر که به علت خستگی توان دویدن نداشتند به کمک شکارچیان می‌آمد. آنها شترهای نر را از ارابه جدا می‌کردند تا شتر ماده که با سرعت ثابت به مسیر خود ادامه می‌داد از حرکت بازماند. این بود نحوه برداشت طلا در هندوستان: سهیل‌الوصول بودن طلا از این طریق به خوبی مشخص می‌کند چرا هرودوت می‌گوید: «ترتیب به دست آوردن بیشتر طلا در هند این‌گونه بود! و مقدار کمتر را از معادن استخراج می‌کنند» سخاویت طبیعت به حدی بود که هندیان لزومی برای پرداخت هزینه فراوان به منظور استخراج طلا از معادن سنگی نمی‌دیدند و معادن سنگی برشمار طلای خود را برای نسل‌های آینده‌مان حفظ می‌کردند.

■ **ایران باستان، حسن پیرنیا**
انتشارات دنیای کتاب، ص ۶۲۵